



آنچه در زیر می‌خوانید، مصاحبه‌ی آتوسا سعیدی است با امیر مومبینی، که در اختیار آرش قرار گرفته است.

آرش

در باره‌ی جنبش سبز

گفتگو با امیر مومبینی

س- پس از نمایش‌های خیابانی 22 بهمن برخی مدعی شدند که جنبش سبز در این حرکت شکست خورده است و نوعی نگرانی پدید آمده است. نظر شما در این باره چیست؟

ج- فکری که به خود وعده‌ی پیروزی فوری جنبش سبز را داده بود شکست احساس کرده است. فکر دیگری که کمین کرده بود تا به خشونت دامن بزند و از خشونت‌ها برای تهاجم بیشتر به مردم بهره بگیرد آن هم دچار یک شکست شده است. اما جنبش شکست نخورد بلکه از یک نشیب گذشت. بدترین بدفهمی سیاسی در حکومت و اپوزیسیون میلیونها ایرانی است که دیده نشود در این لحظه‌ی نبرد علاوه بر حکومت و اپوزیسیون میلیونها ایرانی رویاروی هم ایستاده‌اند و در چنین وضعیتی هیچ راه‌حل آسان و سریعی وجود ندارد. این مبارزه زمان بیشتری لازم دارد. نرسیدن به وضعیت مطلوب در یک اقدام شکست نیست بلکه نرسیدن به وضعیت مطلوب است. همین. جنبش سبز یک جنبش عظیم اجتماعی است که در اندیشه و در قلب میلیونها انسان جریان دارد. تاوقتی که خواست‌های جنبش برآورده نشود این مبارزه ادامه دارد.

س- آیا اگر سبزه‌ها در صف مستقل خودشان تظاهرات می‌کردند و نیروی عظیم اعتراض‌کنندگان را با نشان سبز به نمایش می‌گذاشتند نمی‌توانست یک پیروزی بزرگ باشد؟ آیا احساس نمی‌شود که خطایی در هدایت جنبش صورت گرفته است؟

ج- باید امکان‌ها را شناخت. پس از حوادث آشورا، آیا بدون ریسک درگیری شدید امکان حرکت بزرگ مستقل در آن روز وجود داشت؟ از پیش آشکار بود که امکان ۲۲ بهمن در چنگ حکومت است و دولت احمدی‌نژاد برای تحریک علیه مردم تدارک دیده است. این که آقایان موسوی و کروبی تظاهرات مستقل اعلام نکردند و نگفتند که حتما با آرم سبز در راهپیمایی شرکت کنید خود مبتنی بر یک ارزیابی بوده است. شاید فکر تأمین امنیت نیروهای سبز آنها را به این راه کشاند که این بار صف جداگانه تشکیل ندهند. راهپیمایی مستقل در

آن لحظه می‌توانست هم نیروی سبز را نشان دهد و هم شرایط برخورد بسیار خشن را فراهم کند. یعنی یک مثبت و یک منفی. تظاهرات مشترک جلو خشونت تدارک دیده شده را گرفت اما سبزه‌ها را نشان نداد. این جا هم یک مثبت و یک منفی. به هر گونه، مهار خشونت در مقطعی که جوانان ما در زندان و در معرض خطر هستند اهمیتی دوچندان داشت.

س- اگر در آینده وضعیت‌هایی مشابه پیش بیاید چه باید کرد؟
ج- یک تجربه‌ی بزرگ به دست آمد. حل شدن بدون برنامه‌ی نیروی معترض در صفوف سازمان‌یافته از سوی حکومت درست نیست. اما دشوار است که از پیش بگوییم چه باید کرد. هر وضعیتی را در لحظه و زمان مشخص خودش باید بررسی کرد. سعی کنیم که از اهمیت پیش‌بینی‌های خودمان بکاهیم و در عوض بر آمادگی خودمان برای رویاروی با وضعیت‌های گوناگون بیفزاییم. جنبش سبز لازم است که انواع راه‌های مبارزه‌ی دموکراتیک را به کار گیرد. همیشه باید راه حل آلترناتیو داشته باشیم. اگر روشی با مانع رو به رو شد روش جان‌شینی باید وجود داشته باشد. راه‌های بسیاری وجود دارد که باید کشف شوند.
س- به هر حال احزاب و نیروهای پیشرو می‌کوشند تا حدی شرایط آینده را حدس بزنند و راه‌هایی را پیشنهاد کنند.

ج- درست است. این یک تلاش مفید است. اما این «احزاب و نیروهای پیشرو» سعی نکنند نسخه‌ی خود را به حرکت مردم تحمیل کنند یا نسبت دهند. در مبارزه با رژیم ولایت فقیه، به عکس مبارزه با رژیم شاه، تا این لحظه بیشتر خود مردم مبتکر و رهبر اصلی مبارزه‌ی مردمی بوده‌اند. خصوصاً زنان و جوانان. میلیون‌ها مردمی که توسط فعالان سیاسی به نبرد با رژیم شاه سوق داده شدند اکنون قدم به قدم آن فعالان سیاسی را به میدان مبارزه‌ی خاص خود در مقابله با رژیم ولایت فقیه هدایت می‌کنند. فکر کنید برخی گروه‌ها که با آن همه آب و تاب انتخابات را تحریم کرده بودند پس از انتخابات با شعار «رای من کو» دنبال جنبش سبز راه افتادند! کدام راه درست بود و کدام نیرو پیشرو بود؟

س- یعنی این که مردم واقعیت‌ها را بهتر می‌شناسند؟
ج- مقایسه نمی‌کنم. مردم خود جامعه هستند. جامعه یک ارگانیزم زنده است که برای زیست و بهزیستی و تداوم تلاش می‌کند. همین راهبر اصلی جامعه است و همین آفریننده‌ی اصلی خواسته‌ها و شعارهای مردم است. هزاران سال جوامع بشری بدون حزب‌ها و بدون نقشه‌ها و سناریوها راه خود را به سوی آینده‌ی بهتر باز کردند. امروز هم سرانجام زندگی راه خود را باز خواهد کرد. روشن است که احزاب سیاسی و تشکلهای مبارزاتی خود جزیی از زندگی سیاسی و اجتماعی امروز هستند.

س- آیا این خاصیت اجتماعی می‌تواند به خودی خود خواسته‌ها و شعارهای پیشروتری به وجود بیاورد؟ آیا مردم بدون کمک حزب و رهبری، بدون پیشاهنگ، می‌توانند شعارهای پیشروی برای جنبش پیدا کنند؟

ج- منظور کم‌بها کردن نقش احزاب نیست. منظور نشان دادن دیگر امکانات جامعه، خصوصاً جامعه‌ی مدرن، برای بالاکشیدن خود است. جوامع بشری همه با هم مرتبط هستند. در عصر ما این ارتباط چنان تنگاتنگ است که ما از دهکده‌ی جهانی حرف می‌زنیم. در این شبکه‌ی تنگاتنگ روابط کمیت و کیفیت فکر و فرهنگ و خواسته‌های اجتماعی به سوی همسانی و همسطحی و یگانگی پیش می‌رود. اگر چه تا رسیدن به مقصد زمان بسیار طولانی نیاز است اما جلو این روند تعادل‌آفرین را نمی‌توان گرفت. می‌توان در حرکت و سرعت آن اختلال ایجاد کرد اما متوقف کردن آن تقریباً ناممکن است. مسأله‌ای که بر این پایه طرح می‌شود و باعث دعوا می‌گردد این است که در این روند کدام جوامع و کدام فکرها و فرهنگها خود را به دیگری نزدیک و با آن هماهنگ می‌کنند. به نوعی همان قانون انتخاب اصلح در طبیعت عمل می‌کند. یعنی جامعه‌ی تواناتر، کاراتر، بهتر و زیباتر به طور طبیعی خود را تنزل نمیدهد بلکه دیگر جوامع تدریجاً خود را تغییر داده و با آن هماهنگ می‌شوند. در این پروسه عناصر قوی و کارا و زیبای جوامع عقب مانده نیز امکان انتقال به جامعه‌ی پیشرو جهانی را دارند. در طول تاریخ هر زمان جایی از جهان مهد تمدن و پرچمدار پیشرفت بوده است. در روزگار ما جامعه‌ی پیشرفته، مدرن و دموکراتی که در غرب تکوین یافته است سرمشق است. الگو شدن این جامعه‌ی مدرن آن طور که کسانی چون آل‌حمد تصور می‌کردند غربزدگی در مفهوم منفی آن نیست. این جامعه‌ی مدرن برآمده از تمدن کل بشریت است و از آن همه است. مسیر تکامل جامعه‌ی جهانی

گسترش این جامعه‌ی مدرن دموکرات در سطح جهان است. منشأ اصلی فکر مردم تحول‌خواه جامعه‌ی ما نیز ناشی از اطلاع آنها از این جامعه و میل آنها برای زندگی با استانداردهای چنین جامعه‌ایست. توجه کنید که در روسیه و چین و دیگر نقاط جهان چه تعداد حزبها و دولت‌ها کوشیدند تا جامعه‌ی مسیر این الگو را در پیش نگیرد. اما چه شد؟ جامعه و مردم سرانجام چیره شدند و همان الگو را شروع کردند به پیاده کردن. اینها همه نشان میدهد جامعه بهتر از احزاب راه خود را انتخاب میکند. هر جزء این جامعه‌ی مدرن دموکرات که توسط مردم درک گردد و خواسته شود خود یک هدف و شعار اجتماعی و سیاسی است. یک تفاوت اساسی در شیوه‌ی برخورد عامه‌ی مردم پیشرفتخواه با گروه‌های سیاسی ما این است که، مردم وضعیت اکنون خود را با یک وضعیت بهتر تجربه شده مقایسه می‌کنند. مثلاً، وضعیت دوران شاه را با اروپا و وضعیت اکنون را با وضعیت دوران شاه و اروپا مقایسه می‌کنند و به طرف یک پدیده‌ی عینی اشاره می‌کنند و می‌گویند که چه می‌خواهند. اما گروه‌های سیاسی آرماتخواه وضعیت‌های موجود را با ایده‌آل‌های ذهنی خود مقایسه می‌کنند. چیزی که برای مردم ناملموس است و می‌تواند به کلی خیالی و به دور از دسترس باشد. جامعه‌ی طرازنوین سوسیالیستی، حکومت کارگری، جامعه‌ی عدل علی، دموکراسی دینی، حکومت اسلامی، ولایت فقیه، رژیم پادشاهی، اینها همگی در طراز خیالبافی برای جامعه‌ی هستند. از نظر من در مبارزه‌ی سیاسی دموکرات کسی است که حرکت طبیعی جامعه را مبنا قرار می‌دهد و ضمن همراهی با جامعه با آن تبادل نظر می‌کند و به سهم خویش برای بهسازی آن تلاش می‌کند. کسی که با یک سناریوی آماده وارد میدان می‌شود تا جامعه و تاریخ را مطابق نقشه‌ی خود بسازد دموکرات نیست. ممکن است فکرهای خوبی داشته باشد، اما دموکرات نیست. خلاصه، نقش حزبها بس مهم است، اما حزبها باید روی جاده‌ی خواست‌های مردم حرکت کنند نه این که جاده‌های خیالی بکشند.

س- همینجا مناسب است که کمی به مسأله‌ی رهبری در جنبش سبز بپردازیم. آیا فکر می‌کنید که جنبش سبز دارای رهبری است؟ نقش آقایان موسوی و کروبی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج- تا آنجا که به اقدامات علنی، عملی و مشترک مردم معترض در ایران بر می‌گردد از مقطع انتخابات تا کنون آقایان موسوی و کروبی نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌اند، هم در هدایت میدان مبارزه، هم در تشجیع مردم، هم در استفاده از نفوذ سیاسی و مذهبی خود در جمهوری اسلامی برای مهار نسبی خشونت استبداد. در این زمینه حمایت‌های آقایان منتظری و صانعی و برخی دیگر از روحانیون منتقد و مردمی برآستی یک سرمایه‌ی عظیم برای جنبش بوده‌است. اما در مورد رهبری فکری و خواستی جنبش پدیده‌ای را که در بالا به آن اشاره کردم باید به حساب آورد. در روند، و نه در لحظه، فکری که با الگوی جامعه‌ی پیشرفته‌ی مدرن و دموکرات زاویه داشته باشد با حرکت جامعه زاویه پیدا می‌کند. امید است که انسان‌های حق‌طلبی چون موسوی و کروبی بیش از پیش همراه این خواست‌های جامعه باشند. جنبش سبز یک جنبش برآمده از نیروی مدرن جامعه است. این جنبش برآمده از گرایش مدرن جامعه، برآمده از خواست نیروی مدرن، خواست نیروی پیشرو دانش‌آموز و دانش‌آموخته و جوانان جویای آینده‌ی بهتر است. جنبش زنان ایران مهمترین و پایدارترین و مدرن‌ترین بخش این نیروی عظیم است. آزادی زن زیباترین درفش مبارزه‌ی مدرن در جامعه‌ی ایران و در مسیر جنبش سبز است. این خواست‌ها در مسیر هماهنگ کردن جامعه‌ی سنت زده‌ی ایران با جامعه‌ی مدرن دموکرات هستند.

س- آیا جنبش سبز، خصوصیات و دستاوردهای دیگری اشاره کنید؟

ج- جنبش سبز در تاریخ ایران و خاورمیانه بی‌مانند است. در طول تاریخ این منطقه مبارزه در راه استقلال و عدالت و عقیده و قدرت همیشه جریان داشته است. ایرانی و عرب و یهودی حرفه‌ای‌های اینگونه مبارزات در هزاره‌های گذشته هستند. اما مبارزه‌ی برای آزادی سیاسی، مبارزه‌ی میلیونی مردم در راستای تأمین آزادی‌های سیاسی و حقوق بشر، به میدان آمدن میلیون‌ها زن برای آزادی و حقوق خود، نخستین بار است که به این صورت بروز می‌کند. این جنبش یک مکتب جدید خواهد شد در تمام منطقه و به خاطر کلام مقدس آزادی. در کوتاه‌ترین تعریف، جنبش سبز یعنی تولد جنبش فراگیر مردمی برای آزادی. کسانی که فکر می‌کنند این گول سبز را مهار و سرکوب می‌کنند آب در هاون می‌کوبند. جنبش سبز در مغز و در قلب میلیون‌ها ایرانی در حال بالیدن است. جنبش سبز نگاه ما به خودمان را تغییر داد. همینگونه نگاه

جهان به ما نیز تغییر کرد. ایران دوستداران بسیاری پیدا کرد. کین ورزیدن به ما و پیاده کردن نقشه روی کشور ما دشوارتر شد. در کوتاه مدتی ایران یک حرمت مدرن در جهان پیدا کرد. همه‌ی شخصیت‌هایی نیز که در پاگرفت این جنبش نقش داشته‌اند حرمت تاریخ را پاداش خواهند گرفت.

س- گاه گفته می‌شود که جنبش سبز در مسیر تکمیل انقلاب بهمن سیر می‌کند و خواسته‌هایی را که با انقلاب بهمن جامعه‌ی عمل نپوشیدند و عقیم ماندند تعقیب می‌کند. مثلاً، آزادی یک شعار اصلی در انقلاب بهمن بود و امروز آزادی مهمترین شعار جنبش سبز است. آیا شما با این نظر موافق هستید؟ آیا جنبش سبز یا طبقه‌ی متوسط مدرن همان خواسته‌های انقلابیون پیشاهنگ انقلاب بهمن را تعقیب می‌کند؟

ج- انقلاب اسلامی بهمن هیچ هدفی برای آزادی نداشت. در ژرفنای برنامه‌ی ایدئولوژیک آقای خمینی آزادی همانند دهانه‌ی مرموز یک غار تاریک بود که دایناسوری هولناک جلو آن کمین کرده بود تا هر که را بدان سو برود به یک ضرب وارد جهاز حاضمه‌ی خود کند. من از آذرماه 57 که در زندان کرمان بودم به این نتیجه رسیدم که آزادی تنها یک کلام بدون محتوا در برنامه‌ی آقای خمینی است. چپ‌ها و التقاطی‌ها نیز نیروی آزادی نبودند. حد اکثر تصویری که چپ کمونیست از آزادی داشت همچون فرصتی بود برای نسیج نیرو. هیچ کدام از نیروهای انقلابی در انقلاب بهمن آزادی‌خواه نبودند. طیف مختلف کمونیست‌ها، طیف مختلف مذهبی‌ها و طیف مختلف التقاطی‌ها هر کدام یک سناریوی کامل برای ایران و آینده‌ی آن داشتند و قصدشان این بود که با کسب رهبری، یعنی با تحمیل خود، سناریوی خاص خویش را به کشور تحمیل کنند. رنسانس آزادی در میان این جریان‌های سیاسی پس از استقرار استبداد مذهبی از یک سو و انقلاب نوسازی شوروی از سوی دیگر شروع شد. کسی قدر عافیت داند که به مصیبتی گرفتار آید. مصیبت حکومت فقیه بود که کم‌کم عافیت دموکراسی را به ما نیروهای سیاسی ما تفهیم کرد. پس، درک نوین ما از آزادی و جنبش سبز مردمی برای آزادی بکلی از طراز دیگری است.

س- شما هم دارید به عنوان چپ از خود انتقاد می‌کنید چپ‌ها دیوارشان از همه کوتاه‌تر است. همیشه با انتقاد از خودشان شروع می‌کنند.

ج- من قصد کوبیدن ندارم و بحث من هم محدود به چپ‌ها نیست. ما ایرانی‌ها تا همین امروز هم در درک دموکراسی دچار مشکل هستیم. برای این که موضوع روش شود به جای آزادی به خواسته‌ها بپردازیم. مقایسه کنیم خواسته‌های نیروهای مبارز آن نسل و این نسل را. در آن زمان برای یک مبارز آرمانگرا، چه کمونیست و چه مسلمان، و چه التقاطی اصولی به شکل زیر وجود داشت:

نفی اهمیت فرد و فردیت، مطلق کردن اهمیت جنبش و جمعیت.
کاهش اهمیت زندگی واقعی، افزایش اهمیت زندگی آرمانی.
کاهش اهمیت آزادی‌های اکنون اجتماعی، افزایش اهمیت عدالت‌خواهی آتی اجتماعی.

کاهش اهمیت اکنون، افزایش اهمیت آینده.
کاهش اهمیت موقعیت‌ها، بهره‌وری‌ها و پیشرفت‌های فرد در جامعه، مطلق کردن موقعیت فرد در جنبش و گروه.

وقتی این موارد را با هم جمع کنیم می‌بینیم که در آن زمان و در آن جنبش‌ها زندگی واقعی انسان، یعنی خود زندگی، در برابر جنبش و بهشت‌آرمانی یا وهمی آن کم‌بها و یا نفی می‌شد. مسأله‌ی اصلی اصلاً «زندگی امروز من و ما» آن گونه که برای جوانان سبز در داخل کشور مطرح است نبود. حتی به آسانی می‌شد زندگی فدای آرمان و اوهامی شود که کسانی چون من و آقای موسوی به آنها باور داشتیم. شاعر گرانگایه‌ی آن نسل در باره‌ی زندگی سروده است:

آن چنان زیباست این بی‌بازگشت
کز برایش می‌توان از جان گذشت

تمام افتخار فدایی و مجاهد همین گذشتن از زندگی و توانایی فدا کردن آن پیش پای آرمان‌های بهشت‌گونه‌ی ما بود.
اما امروز، جوانان جنبش سبز خود را مثل ما گول نمی‌زنند و می‌گویند:

آن چنان زیباست این بی‌بازگشت

کو نمی‌خواهد کسی از آن گذشت

تفاوت دید این جوانان با گذشته‌ی فکری ما بسیار است. آن چه در دوران ما بی‌اهمیت شده بود اهمیت واقعی خودش را تا حدی بازیافته است. فرد و زندگی فردی، حق فرد و خواست فرد برای بهره‌وری از زندگی خود. زیستن با اکنون و در اکنون. میل به هم‌رنگ شدن با جهان مدرن و پیشرو، چشیدن طعم آزادی‌های اجتماعی. و سرانجام خواست آزادی سیاسی به عنوان مهترین وسیله‌ی اجتماعی بهسازی زندگی. برای مبارزان نسل قبل فدایی بودن و فداشدن در راه آرمان خود والاترین بود. برای اغلب جوانان امروز فدایی نبودن و فداشدن زندگی فرد والاترین خواست است. این به هیچ وجه فردگرایی نیست بلکه رعایت زندگی و شخصیت فرد است که خود مبنای انسانی دموکراسی و جامعه‌گرایی مثبت است.

س- رابطه‌ی جنبش سبز و طبقه‌ی کارگر را چگونه می‌بینید؟

ج- بخش زیادی از این دانش‌آموزان و دانش‌آموختگان و جوانان پرشور از خانواده‌های کارگری هستند. همچنین شمار عظیمی از این مردم معترض کارگران و زحمتکشان هستند. این که بورژواها میل دارند واکس بورژوایی به کفش‌های جنبش بزنند نباید کسی را فریب دهد. مطمئن باشید کارگران و زحمتکشانی که روز به روز زندگی آنها بیشتر زیر فشار قرار می‌گیرد با جنبش سبز هستند و به آن امید بسته‌اند. زحمتکشان به حرکت سبز همچون یک حرکت اعتراض به وضعیت موجود نگاه می‌کنند و بیشتر و بیشتر به یاری آن خواهند پرداخت. آنها به سفره‌ی خود نگاه می‌کنند و همه چیز را می‌فهمند. روشن است که در آغاز و تا پایان نیروی جوان و بخش مرفه‌تر جامعه امکان بیشتری برای حرکت‌هایی از نوع حرکت خیابانی خواهد داشت. روش مبارزه‌ی کارگران متفاوت است. کارگران در مرز فقر قرار دارند و معمولاً نمی‌توانند با مزد خود و با شغل خود ریسک کنند. گره خوردن کارگر با شغل خود چنان است که دست زدن به ریسک را برای او دشوار می‌کند. از همین روست که کارگران مبارزه‌ی ماجراجویانه و پرخاشجویانه را دوست ندارند. مبارزه‌ی کارگران معمولاً در محیط کار خودشان صورت می‌گیرد و مبتنی بر اهرم‌هایی است

که وضعیت شغلی آنان در اختیارشان می‌گذارد. شغلی که زنجیر برگردن کارگر افکنده به نوبه‌ی خود زنجیری بر گردن کارفرما نیز هست. کارفرمایان و حکومت هم وابسته به کارگران و شغل آنها هستند. این مهم‌ترین اهرم طبقه‌ی کارگر در مبارزه است. اعتصاب یک شکل شناخته شده‌ی مبارزه‌ی کارگر است. اعتصابات کارگری و این همه درگیری کارگران با حکومت و کارفرمایان بخشی از جنبش اعتراضی مردم علیه استبداد حاکم است. جنبش سبز باید از تعریف این جنبش در محدوده‌ی طبقات متوسط و مرفه پرهیز کند و تا می‌تواند برای جلب طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان تلاش کند. بدون حمایت توده‌ی زحمت‌پروزی دشواری‌های بیشتری پیدا می‌کند.

س- بخش آخر این گفتگو را به رابطه‌ی جنبش سبز و سکولاریسم اختصاص بدهیم. این رابطه را چگونه می‌بینید؟

ج- در صفوف جنبش سبز هم غیرسکولارها وجود دارند و هم سکولارها. هم سکولارهای مذهبی وجود دارند و هم سکولارهای غیر مذهبی. این جنبش مال همه‌ی این نیروهاست. تعریف جنبش سبز بر این اساس که سکولار است یا غیر سکولار در بطن خودش نوعی تحمل را به همراه دارد.

س- شما در مقاله‌ی خودتان، نقد نظر خاتمی، وزن سکولاریسم را در جنبش بالاتر از این ارزیابی کردید.

ج- تا آنجا که یادم هست من در ارزیابی سمت‌گیری نهایی جنبش گفتم که این جنبش در مسیر و بر جاده‌ی سکولاریسم سیاسی است. اکنون هم همین نظر را دارم. مبارزه با استبداد دینی، تلاش برای تقویت دولت در برابر ولایت، تقویت انتخابات در برابر انتصابات، تقویت سیاست در برابر شرع سیاسی، تقویت عرفی‌گری در برابر مذهب‌گرایی در اداره‌ی امور جامعه، اینها خواست‌های نیروهای مذهبی مرفقی جامعه‌ی ما است. این خواست‌ها در مسیر حرکت جامعه‌ی ایران به سوی جداسازی امور دین و دولت از همدیگر است. روشن است که جامعه‌ی ایران را نمی‌توان در مسجد سنتی حبس کرد و کلید آن را گذاشت در جیب دین‌سالاران. این جامعه نه تنها برای رهایی سیاست از سیطره‌ی دین بلکه همچنین برای رهایی دین از سیطره‌ی سیاست و تأمین حرمت و جایگاه معنوی آن راه سکولاریسم سیاسی را می‌پیماید. یک نیروی این راه‌پیمایی همین جنبش سبز است.

س- شما گفتید سکولارهای مذهبی. آیا در چنین بیانی تناقض نیست؟
ج- بهتر است ما ایرانیان از سکولاریسم یک دستگاه متحجر ایدئولوژیک درست نکنیم. تلاش برای تعریف ناب ضد مذهبی از سکولاریسم و مخلوط کردن سکولاریسم فلسفی و فرهنگی و سیاسی تنها بدرد این می‌خورد که بر شکاف جامعه بر اساس عقیده بیفزاید و ما را به جان هم بیندازد. خیرخواهی این است که در تعریف سکولاریسم سیاسی برداشت روشنفکران مذهبی سکولار مستتر باشد. این ما را به هم نزدیک می‌کند. دولت‌های سکولار موجود را ماتریالیست‌ها و کمونیست‌ها به وجود نیاوردند. باورمندان به مذهب یک نیروی عمده در پدید آوردن اغلب این دولت‌ها بودند. باور به مذهب یک چیز است و باور به حکومت دینی و سیطره‌ی دین بر سیاست چیزی دیگر. در ایران حتی سکولاریسم می‌تواند وسیله‌ی اصلی و عمده‌ی دینداران واقعی برای نجات دیدن از چنگ سیاست و دکانداران دین باشد. در ایران تنها سیاست نیست که باید نجات داده شود. در ایران دین به اندازه‌ی سیاست نیازمند نجات است، چون حکومت دینی محتوای معنوی دین را از آن گرفته و آن را در معرض خشم و کین قرار داده است. اگر کسانی از صمیم قلب به دین خود باور داشته باشند و بخواهند دین را از چنگ سودجویان حاکم نجات دهند چه باید بکنند؟ باید برای ایده‌ی جداسازی دستگاه دین از دولت و دستگاه‌های اداری جامعه تلاش کنند. از همین رو، به عکس دورانه‌ی پیشین، بین آزادی‌خواهان مذهبی و دیگران امکان اتحاد و مبارزه‌ی مشترک و همسو تقویت شده است. این که آقای سروش و بسیاری دیگر از روشنفکران دینی سکولاریسم سیاسی را از سکولاریسم فلسفی تفکیک می‌کنند و جدایی دین از دولت را مضمون عمده‌ی سکولاریسم سیاسی در ایران معرفی می‌کنند درست و با نیازهای جامعه‌ی ایران همخوان است. ما دنبال یک ایدئولوژی نفاق‌افکن جدید زیر عنوان سکولاریسم نیستیم. متأسفانه در حالی که روشنفکران پیشرو دینی در مسیر راه‌گشایی برای کشور به چنین تعاریف منعطفی می‌رسند برخی از سیاستگران سکولار عکس آن را انجام می‌دهند و بدون تعمق و محاسبه‌ی حساسیت‌ها سکولاریسم را طوری تعریف می‌کنند که می‌تواند بهانه‌ای شود برای مخالفت بیشتر با آن.

س- آقای خاتمی گفته است که سکولاریسم با فرهنگ و جامعه‌ی ما همخوانی ندارد. در عین حال او از شخصت‌های جنبش سبز است. این معضل را چگونه می‌توان حل کرد؟

ج- لزومی ندارد که ما از آقای خاتمی بخواهیم از سکولاریسم دفاع کند. او نظر خود را دارد. اما وقتی ما در صف مشترکی برای ابتدایی‌ترین خواست‌ها مبارزه می‌کنیم طبیعی است که از او انتظار داشته باشیم روی سکولارها فشار نیاورد. ایشان ماه پیش در یک سخنرانی دیگر گفته‌اند زندانیان مدافع نظام را آزاد کنید. خوب منتقدین نظام چی؟ آنها که به مراتب بیشتر زیر فشار هستند. در این بیان تبعیض دیده می‌شود. تبعیض مهم‌ترین دشواری جامعه‌ی ایران است. هدف اساسی سکولاریسم در جامعه‌ی امروز ایران رفع این تبعیض است. فراموش نکنیم که تبعیض شدید هم از آغاز انقلاب با تفکیک زندانیان سیاسی شروع شد. خمینی نمی‌گفت زندانیان سیاسی را آزاد کنید. او فقط می‌گفت زندانیان سیاسی مسلمان را آزاد کنید. ما چپ‌ها هرگز از زندان آزاد نشدیم. ما فقط از زندان با عزت شاه به محبس بر ذلت خلیفه منتقل شدیم تا از آنجا روانه‌ی خاوران شویم یا بیاری شانس به باختران بگریزیم.

س- اگر بخواهید این گفتگو را با چند جمله تمام کنید چه خواهید گفت؟
ج- جنبش سبز پیش خواهد رفت و استبداد در دموکراسی ذوب خواهد شد!